
شیخ اجل در سوگ مستعصم عباسی

□ حمید رضا جدیدی

عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی محلات

چکیده

از آنجا که آثار ادبی هر قوم مبین اتفاقات مهم تاریخی و آئینه‌ی است که می‌تواند زوایای پنهان بعضی وقایع را به خوبی آشکار سازد، بررسی آنها باید واجد نکات مفید و جالبی باشد. انقراض خلافت عباسی بغداد (۶۵۶ ه. ق) از حوادث مهم و تاریخی این سده است و شیخ اجل سعدی (۶۹۲ - ۶۰۶ ه. ق) که این هنگام در اوج شهرت و محبوبیت است قتل مستعصم را تاب نیاورده در دو سوگنامه فارسی و عربی، افسوس خود و هم‌کیشانش را از این واقعه ناگوار بیان می‌کند و به انعکاس مطالبی قابل توجه دست می‌زند. در این مقاله علاوه بر بیان مختصری از اوضاع فارس و بغداد مقارن ایلغار مغول سوگ سروده‌های سعدی مرور می‌شود. شیخ پرورش یافته علمی نظامیه بغداد و مرهون خلفا و علمای آن سامان است و ناخرسندی خویش را در حضور حاکمان فارس که خراجگزاری مغولان را پذیرفته و مطیع آنانند ابراز می‌کند و به شیوه مرسوم قصیده سرایی خویش این اتفاق را بهانه‌ی بی‌بیان نصایح فراوان اخلاقی و دینی قرار می‌دهد. کلید واژه‌ها: سعدی، قتل خلیفه، هولاکو، مستعصم، فارس، بغداد.

مقدمه

خلفای عباسی از فرزندان عباس عموی پیامبر (ص) بودند که همین قرابت، علاوه بر حمایت ایرانیان باعث شد از اوضاع نا به سامان امویان که سیاستشان در مواجهه با مخالفان برپایه زور و تزویر استوار بود و مزیت خویشاوندی با رسول الله (ص) هم نداشتند

فایق آیند و به پایمردی ابومسلم خراسانی بر اریکهٔ خلافت تکیه زنند (۱۳۲ ه.ق). آنها از نا رضایتی موالی، شیعیان و علویان و ستمهایی که بر ممالک تازه مسلمان شده می‌رفت بهترین استفاده را بردند و از همان آغاز با گزینش القابی که صبغه یی خدایی و روحانی داشت برای خود مشروعیت قائل شدند و ضمن انتقال پایتخت اسلام از دمشق به بغداد علاوه بر تسلط بیشتر بر سرزمینهای تازه مسلمان شدهٔ غربی خود را به مراکز جنبشهای ضد خلافت در عراق و حجاز نزدیکتر ساختند. وجود بعضی مخالفان مسلمان و گستردگی سرحدات اسلام باعث شد بعضی نقاط همچون مصر و ایران سر از ربنهٔ اطاعت خلیفه خارج کنند و خود مختار شوند. در ایران بعضی سلسله‌ها مثل سامانیان و صفاریان به خراجی بسنده می‌کردند و گاهی اوقات از خلافت تنها اسمی به میان بود چه آنها خویش را اولی الامر می‌دانستند و بدون منشور صادره از بغداد امارت و سلطنت شرعی نمی‌نمود. تأیید خلیفه، امرای ممالک اسلامی را به سان کارگزاران حکومت پیامبر (ص) معرفی می‌کرد. وقتی در اواخر سده پنجم ترکان سلجوقی روی کار آمدند عباسیان از گرایش شدید مذهبی آنها سود بردند و آب رفته تا حدود زیادی به جوی بازگشت. پس از ضعف سلاجقه عباسیان همچنان قدرتمند باقی ماندند. خوارزمشاهیان معارضان جدید قدرت خلافت در ایلغار مغولان پراکنده شدند اگر چه ضعف آنها برای بغدادیان ناخوشایند نبود اما ادامه لشکر کشی مغولان سر انجام به فتح مرکز خلافت در ۶۵۶ ه.ق و قتل عبدالله ابو احمد، المستعصم بالله (۶۴۰ - ۶۵۶) انجامید. آنچنان که مشهور است به امر هولاکو وی را در نمد پیچیدند تا خونس بر زمین نریزد! بدین ترتیب طومار ۵۲۴ سالهٔ خلافت (۱۳۲ - ۶۵۶ ه.ق) را همراه سی و هفتمین خلیفه "در نمد پیچیدند و چندان مالیدند تا خرد شد." در تحریر تاریخ و صاف آمده است: "ایلخان در کشتن و زنده نگه داشتن او مشورت کرد... به قتل او حکم داد. عرضه داشتند که شمشیر را نمی‌توان به خون او رنگین کرد. پس او را در نمد پیچیدند و چون نمد مالان بمالیدند تا اعضاء تن او خرد کردند و دار فانی وداع گفت. مدت خلافت او ۱۷ سال بود. با مرگ او خلافت عباسی پایان یافت و این واقعه در ۱۴ صفر ۶۵۵ ه.ق بود." در تاریخ جهانگشا^۱ در مورد کیفیت قتل خلیفه و دلیل نریختن خون او تصریح شده که می‌ترسیدند اگر خونس بر زمین بریزد حادثه یی (نزول عذاب یا زلزله) رخ دهد لذا به شکلی عمل کردند که بتوانند زود دست از کار بکشند. حمدالله مستوفی می‌گوید: "ابو احمد عبدالله بن الامام المستنصر... بیست و پنجم است از عباس و

سی هفتم خلیفه، آخرین خلفا، بعد از پدر به خلافت رسید. از او تا نه پشت همه خلیفه بوده‌اند و نه دیگر تا منصور خلیفه بودند و چنین اتفاق هیچ کس را نیفتاد. مدت پانزده سال و هفت ماه خلافت کرد. او را به بلاهت نسبت کنند و درین معنی حکایات از او منقول است. از پادشاهان مغول هولاکوخان لشکر به جنگ او آورد و در سادس صفر سنه ست و خمسین مائه، خلیفه را به درجه شهادت رسانید. چهل و شش سال و سه ماه عمر داشت. لشکر مغول بغداد را خراب کردند و قتل عام کردند. چهل روز قتل می‌کردند. هشتصد هزار آدمی کشته شد. " در جای دیگر به همروزگاران خلیفه چنین اشاره می‌کند: "از پادشاهان جهان گیوک خان و منکو قان احقاد چنگیز خان معاصر او بودند و از سلغریان ابوبکر بن سعد به فارس و از کرمانیان مبارک خواجه و عم زاده اش قطب الدین و از ملاحده علاءالدین و پسرش خورشاه در مُلک خود حکم کردند. بعد از او تخم بنی عباس در ایران خلافت نکردند و حکومت به پادشاهان مغول رسید".^۴

دکتر منوچهر مرتضوی یکی از سه مسئله مبهم در جریان انقراض خلافت عباسی را کیفیت قتل خلیفه می‌داند و پس از بیان روایات مختلف در این خصوص می‌نویسد: "بعضی نیز گفته‌اند خلیفه را در جوالی زیر سم اسبان پایمال و یا با چوب و چماق لگد و له کردند. در رساله کیفیت واقعه بغداد منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی به ذکر اینکه آن روز در آن دیه کار اوبه آخر رسید. اکتفا رفته است. اگر آگاهی از چگونگی قتل خلیفه عباسی اهمیتی داشته باشد از مجموع مدارکی که در دسترس است بر می‌آید که هولاکو خون خلیفه عباسی را نریخته است."^۵

۱. سعدی و مُلک فارس

مشرف الدین مصلح بن عبدالله بن مشرف سعدی شیرازی حدود ۶۰۶ ه. ق. متولد و پس از طی مقدمات علمی برای تحصیل به بغداد رهسپار گردید. آنگونه که در بوستان تصریح می‌کند وقت خروجش از شیراز، فارس نا آرام و دستخوش قتنه هاست (حدود ۶۲۰ یا ۶۲۱ ه. ق.) این سالها مقارن با حمله خوارزمشاهیان به سرکردگی سلطان غیاث الدین پیر شاه پسر علاءالدین محمد (۵۹۶ - ۶۱۷ ه. ق.) به این مُلک است. فارس از ۵۴۳ تا ۶۶۷ هجری تحت تسلط سلغریان یا اتابکان فارس است. این حکومت یکصد و بیست ساله ابتدا به عنوان باجگزاران سلجوقیان بودند، و بعد خراجگزار خوارزمشاهیان و مغولان می‌گردند. سلغریان اصلاً از ترکمانان بوده، تدبیرشان حتی الامکان بر پذیرش خراج و

دوری از جنگ و خونریزی استوار بوده است، لذا در دوره هجوم مغولان و قبل از آنها خوارزمشاهیان کمترین آسیبها به فارس وارد شد. به قول استاد ذبیح الله صفا این سرزمین از نقاط امن و دور از خرابیهای بزرگ بوده است. "در بحبوحه حملات مغول و تاتار بعضی از نواحی ایران به علل گوناگون از شدت باس آنان ایمن ماند... مثلاً تمام ناحیه فارس و متصرفات سعدبن زنگی و ابوبکر پسرش که هر دو از پادشاهان خوب سلغری و موصوف به پرورش ادیبان و عالمان و معروف به ایجاد آبادانیها و مدارس و مساجد و خانقاهها و غیره بوده اند، در گیرودار حمله چنگیز و هولاکو و حتی در عهد نخستین ایلخانان ایران بر اثر تدبیر و پیش بینیهای سلغریان در امن و امان باقی ماند و در دوره دو پادشاه مذکور ترقی و رونق یافت." عزالدین سعد بن زنگی (۶۰۱ - ۶۲۸ ه ق) که بعدها خراجگزار خوارزمشاه شد و با آنها وصلت کرد در آبادانی فارس بسیار کوشا بود. سعدی ظاهراً تخلص خود را ازین پادشاه گرفته است و پدرش نیز در خدمت این خاندان بوده، او در گلستان خویش را پرورده آنها می داند. حمدالله مستوفی نیز متذکر می شود که شیخ اجل به اتابک سعدبن ابوبکر سلغری منتسب است.^۲ در دوره حکومت ابوبکر پسر و جانشین سعد، فارس خراجگزار ایلخانان مغول اوکتای (فوت ۶۳۹ ه ق) و سپس هولاکو (فوت ۶۶۳ ه ق) گردید. اوکتای به ابوبکر لقب "قتلغ خان" داد و سرانجام آخرین فرمانروای سلغری، آبش خاتون (فوت ۶۸۶ ه ق - تبریز) نواده قتلغ خان، با پسر هولاکو خان، منگو تیمور، (فوت ۶۷۹ ه ق) ازدواج کرد و او عملاً قلمرو سلغریان را متصرف شد.^۳ بنابراین اتابکان فارس در دوره سعدی بدین ترتیب بوده اند: عزالدین سعد اول (۶۰۱ - ۶۲۸ ه ق)، ابوبکر قتلغ خان (۶۲۸ - ۶۵۸ ه ق)، سعد دوم (۶۵۸ ه ق)، محمد (۶۵۸ - ۶۶۰ ه ق)، محمد شاه (۶۶۰ - ۶۶۱ ه ق)، سلجوقشاه (۶۶۱ - ۶۶۳ ه ق) و آبش خاتون (۶۶۳ - ۶۶۸ ه ق) و پس از ۶۶۸ مغولان در فارس به طور مستقیم حکومت می کنند.

۲. سعدی و بغداد

همان طور که ذکر شد در بغداد سی و هفت خلیفه عباسی قدرت یافتند و دوره سعدی زمان چهار تن پایانی بوده است: الناصر (۵۶۶ - ۶۲۲)، الظاهر (۶۲۲ - ۶۲۳)، المستنصر (۶۲۳ - ۶۴۰) و مستعصم (۶۴۰ - ۶۵۶). شیخ اجل حدود ۶۵۵ به شیراز باز می گردد. دلیل خروج او از فارس ورود به بزرگترین مرکز علمی عصر یعنی نظامیه بغداد است او تصریح می کند سالها در آنجا به تمرین و تکرار علوم اشتغال داشته. نظامیه ها مدارس علمی اهل

سنت بودند که به امر خواجه نظام الملک طوسی در شهرهای مختلفی بنا شدند. دوره یی که سعدی پایه بغداد می‌گذارد نظامیه آنجا اهمیت و اعتبار فراوانی داشته، این مدارس خاص شافعی مذهبان بود و در آن برای اهل علم و طلاب علوم راتبه و حجره و نفقه تعیین می‌شده است. بنای نظامیه بغداد با موقوفات فراوانش دو سال طول می‌کشد (۴۷۵-۴۸۹) و تا قرن هفتم افراد مختلفی در باز سازی، تعمیر و گسترش آن کوشیده اند؛ خلیفه سی و چهارم ناصر که از ۵۷۵ تا ۶۲۲ خلافت کرده و عطاملک جوینی برادر شمس الدین در ۶۷۰ یعنی حدود چهارده سال پس از تصرف مغولان مهمترین این افرادند. از آغاز، تعیین استادان نظامیه‌ها بر عهده بانی اصلی، خواجه نظام الملک، و سپس تا مدت‌ها با فرزندانش که تولیت این مدارس را داشته اند، بوده است. سعدی از مدرسه مستنصریه و عالمان آنجا نیز یاد می‌کند، دکتر صفا معتقد است پس از تأسیس این مدرسه که در آن به جز شافعیان، پیروان حنفی و حنبلی و مالکی نیز حق تعلیم داشتند از اهمیت نظامیه کاسته شده است.^۱

سعدی دست پروده مدارس علمی بغداد است که در دوره او مورد حمایت فراوان خلفا که هم کیشان شیخ محسوب می‌شده‌اند بوده، وی به عنوان کسی که در مسائل مذهبی جدیت داشته و سالها بر منابر در بلاد مختلف به وعظ پرداخته حق نمک خلفارا فراموش نمی‌کند. شیخ عاشق پیشه شیرازی در زمان تسلط قاتلان خلیفه بر بلاد اسلامی نمی‌تواند اندوه خویش را پنهان سازد و در مرثیه مستعصم عباسی سروده هایی جانسوز به فارسی و عربی دارد که نشان می‌دهد قلباً از قتل خلیفه ناخورسند است؛ شاید احساس انجام وظیفه یی شرعی در این کار محرک قوی تری بوده است. او سالها بعد در قصیده ستایش علاءالدین عطاملک جوینی صاحب‌دیوان سرگذشت خلیفه را دستمایه تعلیمی تأمل بر انگیز قرار می‌دهد:

برین چه می‌گذرد دل منه که دجله بسی پس از خلیفه بخواهد گذشت در بغداد^۱
آنچه مسلم است در باور سعدی که حنفی مذهب است و معتقد به خلافت خلفای راشدین، خلافت عباسیان ادامه صحیح سیر حکومت پیامبر می‌باشد و در دیده او همیشه همراه تقدس بوده است. او که همه جا امر به تساهل و مماشات می‌کند می‌داند در سایه سختگیری جامعه از آرامش و احساس لذت اندکی که در آن ایام پر آشوب می‌توانسته بهره مند شود محروم می‌گردد او خود را شاگرد ابوالفرج بن الجوزی (دوم) که در ۶۵۶ در هجوم مغولان به قتل رسید می‌داند این شخص از متکلمین بزرگ زمان خویش است و

ریاست مدرسه مستنصریه رادر طول یک چهارم قرن (۶۳۱-۶۵۶) عهده دار بوده و از نظر فقهی تابع امام احمد حنبل است. پدرش کتاب تلبیس ابلیس را نگاشته و در آن به اهل فلسفه تاخته که فریب خورده شیطانند و حیران در کشف حقیقت.

البته بغداد در بیشتر دوره‌ها مرکز اختلاف و بحث و مشاجرات و تنگ نظری‌های مذهبی و کلامی بوده و بین فرقه‌های مختلف همیشه کشمکش و زد و خورد بوده است؛ در هنگامه لشکرکشی مغولان به بغداد نیز آتش مغول تنها زمانی کوتاه توانست این آتش نزاع را خاموش سازد. سنیان معتقد بودند که در افتادن با خاندان عباسی شوم و بدیمن است و همین اعتقاد خرافی علاوه بر اشتراک مذهبی، رشته پیوند حکومت‌های ایرانی و بغداد شده بود. و اگر در براندازی دستگاه خلافت بغداد انگشت اتهام سوی خواجه نصیرالدین طوسی و یا وزیر شیعه مذهب خلیفه ابن العلقمی دراز است تعجبی ندارد. و همچنین توجیه این خبر که وقتی شیعیان محله حله بغداد خیر هجوم مغولان به شهر رامی شنوند شهر را تخلیه می‌کنند و رو به بیرون می‌نهند تا مجبور به همکاری با خلیفه نشوند و رود روی مغولان قرار نگیرند، آسانتر می‌شود. "هولاکو پس از فتح بغداد ابن العلقمی را گرامی می‌دارد و او را در مقام وزارت ابقا می‌کند.

از کتب تاریخ می‌توان نتیجه گرفت که سرکشی خوارزمشاهیان و مخالفتها و جنگهای آنان با بعضی خلفای گذشته بغداد مانند ناصر (خلیفه سی و چهارم ۵۷۵-۶۲۲ ق) باعث شد خلیفه محیل رابدین صرافت اندازد که همسایگان مغول را به براندازی خوارزمشاهیان ترغیب کند و همین سیاست نوعی ارتباط و شناخت متقابل را بنیان نهاد. "اولین نامه ناصر قبل از واقعه قتل بازرگانان به دست حاکم اترار، خطاب به محمود یلواج نگاشته شد که در آن، اتحاد دستگاه خلافت با چنگیز خان ضد حکومت خوارزمشاهی پیشنهاد شده بود. "پس از هجوم مغولان به خوارزمشاهیان این سیاست با قدرت بیشتری ادامه پیدا کرد. "همزمان با جلوس منگو بر تخت سلطنت، باردیگر سفیر خلیفه [ناصر] به قراقروم رسید. این فرستاده مأموریت داشت تا با امپراتور جدید قرارداد صلحی منعقد سازد و متعهد گردد که ده هزار سرباز سوار برای پیشبرد فتوحات در ایران در اختیار مغولان گذارد. "شاید وقتی ناصر چنین سفیری سوی مغولان می‌فرستاده هیچ کس فکر نمی‌کرد چند دهه بعد مغولان بغداد را به دریایی از خون و تلی از خاک و خاکستر بدل خواهند کرد!

۳. نظری بر ممدوحین و مرآئی سعدی

آنچه مسلم است مدح و ستایش امرا و بزرگان به بهانه‌های گوناگون حجم زیادی از آثار شعری فارسی را در بر گرفته؛ سعدی نامدار نیز در آثار خود در مدح و سوگ بزرگانی داد سخن داده است، آنچه در کار شیخ برجستگی دارد توجه جدی به تعلیم و وعظ ممدوح است گویی هدف اصلی شیخ دنیادیده ما آموزش دادگری، راستی، بخشش، احسان، محبت، صلح، انساندوستی و در یک کلام بندگی پروردگار بوده است او جز ستایش حضرت حق، به مدح و منقبت پیامبر و خلفا و خاندان پیامبر پرداخته و به یادکرد این افراد در سخنش پرداخته است؛ ابوبکر بن سعد زنگی، سعد بن ابوبکر، محمد بن سعد، مظفرالدین سلجوقشاه، آتش خاتون بنت سعد زنگی، امیر انکیانوی مغول، شمس الدین محمد جوینی، عطاملک جوینی، اتابک محمد سلغری فرزند ترکان خاتون، قاضی رکن الدین، شمس الدین حسین علکانی، امیر سیف الدین محمد، نورالدین بن صیا، سعید فخرالدین و بعضی دیگر. مرآئی سعدی نیز در سوگ سعد بن ابوبکر زنگی، امیر فخرالدین ابی بکر که در زمان حیات ابوبکر سعد از دنیا رفته و عزالدین احمد بن یوسف و اتابک ابوبکر سعد است به این اشعار باید دو سوگنامه بلند و پر احساس در قتل خلیفه افزود. او دو مرثیه در باره سعد بن ابوبکر دارد و در یکی از آنها به مرگ او با لبی تشنه و در زمینی غریب اشاره می‌کند:

جزای تشنه ماندن در غریبی شراب از دست پیغمبر ستاناد^{۱۴}

شیخ در سوگواره اتابک ابوبکر به مرگ سعد دوم نظر کرده می‌گوید:

هنوز داغ نخستین درست نا شده بود که دست جور زمان داغ دیگرش بنهاد^{۱۵}

و آنگاه به جانشین خردسالش محمد ابراز می‌دارد:

کلاه دولت و صولت به زور بازو نیست به هفت ساله دهد بخت و دولت از هفتاد

به خدمتش سر طاعت نهند خرد و بزرگ در آن قبیله که خردی بود بزرگ نهاد^{۱۶}

سعدی گاهی در میان مدایح خویش به وقایع بزرگ اشاره می‌کند و نقش ممدوح را در

آن بیان می‌سازد مثلاً در مدح علاءالدین عطاملک جوینی صاحب دیوان گوید:

خدای خواست که اسلام در حمایت او ز تیر حادثه درباره امان ماند

و گر نه فتنه چنان کرده بود دندان تیز کزین دیار نه فرخ و نه آشیان ماند^{۱۷}

یا وقتی دولت از سلطریان به منگو ایلخان مغول می‌رسد (۶۶۸ ه ق.) یاد آور

می‌شود که:

و آن دور شد که ناخن در تنه تیز بود و آن روزگار رفت که گرگی کند شبان
بر بقیعه بی که چشم ارادت کند خدای فرماندهی گمارد بر خلق مهربان^{۱۸}

و در پایان شعر از صاحب جهان شمس ملک و دین (شمس الدین محمد جوینی) ذکر کرده شعر را با دعا به جان او پایان می‌رساند.

۴. سوگ سروده‌های سعدی در قتل خلیفه

به راستی سعدی وقتی خبر قتل خلیفه را می‌شنود چه حالی پیدا می‌کند؟ انعکاس آن خبر هول‌انگیز در دو سوگنامه فارسی و عربی برای ما باقی مانده است. وقتی خلیفه در دست هولاکو اسیر شد بسیاری باور داشتند خلیفه مسلمین غیر قابل تعرض است آنگونه که در طبقات ناصری آمده بسیاری می‌گفتند: "اگر هولاکو خون این خلیفه بر زمین ریزد لشکر کفار مغول در زلزله به زمین فرو شوند، او را نباید کشت... هولاکوی ملعون ترسید که اگر خلیفه زنده بماند باعث خروج مسلمانان شود و اگر به تیغ کشته شود چون خون او بر زمین ریزد زلزله در زمین افتد و خلق هلاک شوند. قصد کشتن امیرالمؤمنین به نوعی دیگر کرد، بگفت تا او را در محافظت جامخانه پیچیدند و لگد بر تن مبارک او زدند تا هلاک شد و امیرالمؤمنین ابوبکر پسرش را و امیر سلیمان‌شاه را شهید کردند تا جمله امراء ملوک حضرت خلافت.^{۱۹} حمدالله مستوفی اظهار می‌دارد خلیفه در چهارم صفر به نزد هولاکو می‌رود و بعد از دو روز همراه با چهار پسرش کشته می‌شود و بعد: "ملک خلیفه با تصرف دیوان مغول در آمد. درو مال و نعمت بی‌قیاس یافتند. از جمله حوضی پنج گز در عمق و عرض پر از طلا بود."^{۲۰}

البته هولاکو حدود دو سال قبل از قتل خلیفه به سراغ قلاع اسماعیلیه رفته و ضمن فتح آنجا آخرین خداوند الموت، خورشاه را به قتل رسانده و براندازی خلافت عباسی دومین سیلی محکم او بر چهره اسلام است باید توجه داشت فتح بغداد با فجایع فراوانی همراه شد در تحریر تاریخ و صفای آمده: "به فرمان ایلخان تا چهل روز در بغداد به قتل و غارت و خراب کردن خانه‌ها و محلات پرداخته آنگاه بر بقایا رحم آمد و لشکر را از قتل منع فرمود و امرا و شحنگان را نصب کرد."^{۲۱}

سوگنامه زوال خلافت بغداد با این بیت جاندار آغاز می‌شود:

۱. آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین بر زوال ملک مستعصم امیرالمؤمنین^{۲۲}

هیجان، ناامیدی، افسوس و هولناکی شاعر از آغاز هویداست، بر جنبه روحانی و مقام پیشوایی خلیفه تأکید شده، شیخ دلشکسته به درگاه پیامبر استغاثه می‌کند و اظهار می‌دارد قتل خلیفه در میان مردم قیامتی به پا کرده:

۱۲. ای محمد گر قیامت می‌بر آری سر ز خاک سر بر آور وین قیامت در میان خلق بین

شیخ اجل خلیفه عباسی را عمو زاده پیامبر خطاب کرده و اذعان دارد بر درگاهی که شاهان و سلاطین با احترام سجده می‌کردند خون آنها را ریخته‌اند و این در حالی است که: "مستعصم با آنکه امام مفترض الطاعه بود، در انواع لهو و لعب که عین بدعت و ضلالت است مستغرق بود."^{۲۳}

۶. خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته هم بر آن خاکی که سلطانان نهادندی جبین

کمترین مزد این شهیدان به زعم سعدی بهشت است لذا نباید بر شهادتشان نوحه کرد، این کشتگان امروز در جوار پروردگارانند و فردای قیامت در بهشت ماوا می‌گزینند:

۱۲. نوحه لایق نیست بر خاک شهیدان زانکه هست کمترین دولت، ایشان را بهشت برترین

۱۶. قالب مجروح اگر در خاک و خون غلتد چه باک روح‌ها اندر جوار لطف رب العالمین

سعدی با دیدی جبرگرایانه واقعه فتح بغداد را می‌نگرد و در پایان برای پایداری شاه عادل، پیشوای ملک و دین، خسرو صاحبقران، غوث زمان بوبکر سعد زنگی (که خود خراجگزار مغولان است) دعا می‌کند. وقتی سعدی چنین واکنشی درقبال قتل خلیفه بروز می‌دهد نشان می‌دهد بر فارس فضایی سنگین و حزن‌الودحاکم است و حاکمان هم بامردم همراهی می‌کنند تا امروز زمان اثر این غصه را بکااهد.

۲۸. روزگارت با سعادت باد و سعادت پایدار رایتم منصور و بخت یار و اقبال معین

در اشعار عربی موضوع طولانی‌ترین و شاخص‌ترین سروده، همین واقعه است. عنوان این قصیده ۹۲ بیتی اینگونه است: فی مرثیه امیرالمؤمنین المستعصم بالله و ذکر واقعه بغداد. این شعر در ۶۵۶ ه. ق. و اندکی پس از انتشار اخبار جنایت مغولان و بعد از سوگواره فارسی سروده شده است، چون هم طولانی‌تر است و هم واجد جزئیات بیشتر از نحوه برخورد مغولان با خلیفه، مردم، دانشمندان و بناهای شهر است و سعدی اندر زهای فراوانی را با ناله و شکوه می‌آمیزد و سخن را ارزشی دیگر می‌بخشد. ابیات آغازین قصیده بسیار

جذاب و تکان دهنده است:

۱. حَيْسَتْ بِجَفْنِي الْمَدَامِ لَا تَجْرِي فَلَمَّا طَغَى الْمَاءُ اسْتَطَالَ عَلَى الشُّكْرِ
 ۲. نَسِيمٌ صَبَا بَغْدَادَ بَعْدَ خَرَابِهَا تَمَنَيْتُ لَوْ كَانَتْ تَمُرٌ عَلَى قَبْرِ
 ۳. لِأَنَّ هَلَكَ النَّفْسِ عِنْدَ أُولَى النَّهْيِ أَحَبُّ لَهُ مِنْ عَيْشِ مُقْبِصِ الصُّدْرِ

* به مژگانم اشکها را زندانی کردم تا جاری نگردد، اما آن هنگام که آب طغیان کند سد را می‌شکند (اشکها جاری می‌گردد).
 * ای نسیم صبا که پس از ویرانی بغداد به آنجا گذر کردی آرزو دارم که بر مزار من نیز بگذری.

* زیرا مرگ در کنار دانشمندان و فرهیختگان بسی بهتر از زیستن با نا بخردان است. گویی آنچه بیش از همه بر سعدی گران می‌آید خبر قتل علمای آن سامان است که جامعه اسلام را اندوهگین ساخته و کعبه را هم اشکریز نموده، و اشاره به گریه در و دیوار مدرسه مستنصریه در سوگ علمایش دارد:

۸. لَقَدْ تَكَلَّتْ أُمُّ الْقُرَىٰ وَ لَكَعْبَةٍ مَدَامِعُ فِي الْمِيزَابِ تَسْكَبُ فِي الْحِجْرِ
 ۹. بَكَتْ جُدْرُ الْمُسْتَنْصِرِيهِ نَدْبَةً عَلَى الْعُلَمَاءِ الرَّاسِخِينَ ذُوِي الْحُجْرِ

* همانا مکه عزادار گردید و اشکهای مکه از ناودان بر حجر اسماعیل جاری شد.
 * دیوارهای مدرسه مستنصریه در حالی که شیون می‌کردند بر دانشمندان صاحب مقامش گریستند.

البته باید گفت که در هنگام محاصره شهر هولاکو دستور داد فرمانی بدین مضمون نوشتند: "جماعت سادات، علما، دانشمندان، مشایخ، کشیشان، بازرگانان و همچنین کلیه کسانی که با ما جنگ نکنند در امان هستند."^{۳۳}

سعدی آرزو می‌کند که ای کاش مرده بود و چنین واقعه‌یی را نمی‌دید، و در ادامه بی‌تابی‌های خویش را شرح می‌دهد و گویا پس از شنیدن واقعه به سوی بغداد رفته و در کنار دجله خون آلود اشک ریخته است:

۱۶. وَقَفْتُ بَعْدَادَانَ أَرْقَبُ دِجْلَهُ كَمَثَلِ دَمٍ قَانَ يَسِيلُ إِلَى الْبَحْرِ
 * ایستادم در عبادان (آبادان) و اشک می‌ریختم در دجله همانند خونی که به سوی دریایی جاری شود.

در ادامه گویی خود را فریب می‌دهد و یا آرزوی محالش را از بازگشت خلیفه به

بغداد ابراز داشته، می گوید، با ورود او دوباره گرد غم و غصه از جهان پاک می شود. سپس از بنی عباس این گونه یاد می کند:

۲۱. فَأَيْنَ بَنُو الْعَبَّاسِ مُفْتَخِرُونَ وَالْوَرَى
ذُو الْخُلُقِ الْمَرْصِي وَالْعُرَّ الرَّزْهَرِ

* پس چه شدند بنی عباس که مباهات می کردند به فرزندان خویش، آن صاحبان منشهای پسندیده و برگزیدگان و روشنی دهندگان.

ناگفته نماند این خلیفه صاحب منش هم مثل بسیاری از اسلافش حرص زیادی به جمع آوری مال داشته اما این سکه های زرین نتوانستند او را از چنگال سرنوشت ناگوار رهایی بخشند. در تاریخ ایران آمده است: "ایلخان طبعی زر پیش خلیفه بنهاد و گفت: بخور، خلیفه گفت: نمی توان خورد. گفت: پس چرا نگه داشتی و به لشکریان ندادی؟... در جواب گفت: تقدیر خدای چنین بود، پادشاه گفت: آنچه بر تو خواهد رفت هم تقدیر خداست." ۲۵

آری بنی عباس دیگر چون افسانه یی شدند که شنیدن عاقبتشان آزار دهنده است. سعدی اشاره به خبری از پیامبر دارد که دین من غریب می شود همچون آغاز که غریب بود. این حدیث در متون عرفانی مشهور است: أَلَا إِسْلَامٌ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيُعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ، فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ: اسلام در اول غریب بود و زود باشد که باز غریب شود، پس خوشا به حال غریبان. ۲۶

۲۳. وَ فِي الْخَبْرِ الْمَرْوِيِّ دِينَ مُحَمَّدٍ
يُعُودُ غَرِيبًا مِثْلَ مَبْتَدَأِ الْأَمْرِ

اینکه دجله پس از خلفا چگونه به جریان خود ادامه خواهد داد و بر کرسیها و منابر چه افرادی بالا خواهند رفت و بدون نام مستعصم خطبه خواهند خواند برای سعدی بسیار باعث تأسف است.

۲۸. أَيْذَكْرُ فِي أَعْلَى الْمَنَابِرِ خُطْبَةً
وَ مُسْتَعَصِمٌ بِاللَّهِ لَمْ يَكُ فِي الذِّكْرِ

* آیا شدنی است که بر فراز کرسیهای بلند کسی سخن گوید و یادی از خلیفه مستعصم نکند؟

بعد از اینکه به وجود دشمنان و سختیهای پیش از قتل خلیفه نظر دارد وی را مخاطب ساخته می گوید: سختیهایی که تو تحمل کردی و بهشتی که در آن آرام یافتی مبین آیهٔ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا است:

۳۱. أَيْأَ أَحْمَدُ الْمَعْصُومُ لَسْتَ بِخَاسِرٍ
وَ رُوْحُكَ وَ الْفِرْدَوْسُ عُسْرُ مَعَ يَسْرٍ

* ایا احمد معصوم (مستعصم) تو زیان‌دیده نگشتی و روانت در بهشت نشان دهندۀ سختی با راحتی است.

سعدی خلیفه را در بهشت و متنعم از مواهب الهی توصیف می‌کند و بر شهیدان درود فرستاده، گوارایی شراب بهشت را برایشان آرزو دارد و اظهار می‌دارد آنها طبق وعده خداوند زنده‌اند و سلام خداوند بر آنها ست. آنگاه به اسارت خانواده و حرم خلیفه و خاندانش پرداخته می‌گوید کاش گوش من از شنیدن این خبر ناشنوا بود، او هجوم مغولان را به سیلی از شیاطین مانند می‌کند که ناگهان به بغداد سرازیر شدند و می‌گویند این حرکت نامیمون از خراسان آغاز شده بود. او واقعه بغداد را دستمایه ابیاتی پند آمیز و تأثیر گذار قرار می‌دهد و فصلی در اخلاق می‌پردازد و از پروردگار بخشایش طلب کرده، برای شهریار فارس، ابابکر سعد زنگی، دعا می‌کند و زبان به مدح او می‌گشاید و رضایت مردم از عملکرد او را مانع فتنه‌ها می‌داند:

۷۸. بِشْكَرِ الرَّعَايَا صَيَّنَ مِنْ كُلِّ فِتْنَةٍ وَ ذَالِكَ أَنَّ أَلْبَّ يَحْفَظُ بِالْقَشْرِ

* به سپاسگزاری مردم از هر فتنه و آشوبی در امان است و این از آن روست که پوست (مردم) مغز (پادشاه) را نگهبانی می‌کند.

سعدی پس از بر شمردن محامد سلطان و تعریف از شعر خود از اندوه بزرگ خویش یاد می‌کند و دل شکسته اش را با یاد آوری گذرا بودن عمر تسلی می‌دهد و مرگ خود را پس از مرگ دوستان بهتر از زیستن در فراق ایشان می‌داند و قصیده خود را با این دو بیت به پایان می‌رساند:

۹۱. وَ رَبُّ الْحُجِيِّ لَا يَطْمَئِنُّ بِقَبِيضَةٍ فَلَا خَيْرَ فِي وَصْلِ يَرْدَفُ بِالْهَجْرِ

۹۲. سِوَاءَ إِذَا مَا مِتُّ وَأَنْ نَقَطَعَ الْمُنَى أَمْخَزَنُ بَيْنَ بَعْدَ مَوْتِكَ أَمْ بَتْرٍ؟^{۲۷}

* بسا پناهگاهی که اطمینان به زندگی در آن نباشد پس در وصالی که با دوری همراه است خیری نیست.

* وقتی بمیری و مقدرات تو قطع شود دنیا برایت چه انبار گاه باشد چه از طلا مساوی است.

جالب این جاست که پس از واقعه بغداد هولاکو در رجب ۶۵۶ رهسپار تبریز، تختگاه پسرش ابا قاخان و ایلخانان بعدی می‌شود، آنجا هر دو سلطان روم به دیدارش می‌روند و نیز اتابک ابوبکر، صاحب فارس، برای تهنیت گویی فتحی که سعدی شاعر تحت حمایتش

چنین مرثی سوزناکی برایش سروده به خدمت می‌رسد.^{۲۸}
نکته دیگری که در سوگنامه‌های شیخ در قتل خلیفه دیده می‌شود این است که ایشان اشاره‌ی زنده نسبت به ایلخان مغول نکرده و بیشتر محتوای سخنش متضمن بیان تأثرات خود و مردمان و عبرت و اعتبار از این واقعه است. سعدی در قصیده‌ای که در انتقال دولت از سلغریان به مغولان (قوم دیگر) سروده، ایلخان را ستایش کرده و هولاکو را شیر و حریفش را روباه نامیده.^{۲۹}

با شیر پنجه کردن روباه نه رای بود باطل خیال بست و خلاف آمدش گمان
کوتاه سخن آنکه یادکرد قتل خلیفه در شعر سعدی نشان از اهمیت زیادش در نزد شیخ شیراز دارد، واقعه‌ی بی که به قول دکتر مرتضوی "بابی اعتنایی و تسامح آشکار مورخان ایرانی مورد بحث قرار گرفته."^{۳۰} و به گونه‌ی بی از آن یاد شده که گویی این اتفاق امری طبیعی بلکه حادثه‌ی بی ضروری بوده است. آری کمترین پاداش ستم، ضعف، اختلال و اختلاف هر دستگاهی انقراض به یادماندنی آن است!

پی‌نوشت

۱. تحریر تاریخ و صاف، به کوشش عبدالمحمد آیتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۳۰.
۲. عظاملک جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۳، تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران، بامداد، چاپ دوم، ص ۹۲.
۳. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ص ۳۶۸.
۴. همان، ص ۳۶۹.
۵. مرتضوی، منوچهر، مسائل عصر ایلخانان، تهران، آگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۰، ص ۳۵.
۶. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۳، تهران، فردوس، چاپ نهم، ۱۳۷۱، ص ۹۸.
۷. حمدالله مستوفی، ص ۷۳۴.
۸. باسورث، کلیفورد ادmond، سلسله‌های اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌یی، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۷، ص ۱۹۳.
۹. ج ۲، صص ۳۳۴-۳۴۱.
۱۰. سعدی، شیخ شرف‌الدین، کلیات، تصحیح فروغی، تهران، آروین، ۱۳۷۴، ص ۷۹۵.
۱۱. بیانی، شیرین، مغولان و حکومت ایلخانی در ایران، تهران، سمت، ۱۳۷۹، ص ۱۴۸ و سپهر، جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۷۱۵.
۱۲. بیانی، ص ۱۳۲.
۱۳. همان، ص ۱۳۴.
۱۴. سعدی، ص ۸۵۳.
۱۵. همان، ص ۸۵۶.
۱۶. همان‌جا.
۱۷. همان، ص ۸۰۳.
۱۸. همان، ص ۸۲۵.
۱۹. قاضی، مناج‌الدین سراج، طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام، ج ۲، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۱۹۸.
۲۰. حمدالله مستوفی، ص ۵۸۹.
۲۱. تحریر تاریخ و صاف، ص ۳۱.
۲۲. سعدی، ص ۸۵۸.
۲۳. تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۳.
۲۴. بیانی، ص ۱۵۵.
۲۵. صفا، ج ۵، ص ۳۲۹.
۲۶. صدری‌نیا، محمداقرا، فرهنگ مأثورات عرفانی، تهران، سروش، ۱۳۸۰، ص ۴۹.

۲۷. سعدی، ص ۸۶۵

۲۸. صفا، ج ۵، ص ۳۲۹.

۲۹. سعدی، ص ۸۲۵

۳۰. مرتضوی، ص ۸۰



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی